

خمنامه



نمونه های اشعار م. نیمی هیگل

به اهتمام

مروه اتل کافی

پیش درآمد

نگهی به شعر و شاعری

شاعری به نظر میرسد در این روزگار کار دشواری نیست. در گذشته به دلایلی این کار دشوار بود. داشتن سواد، ذخیره لغات و توانایی تخیل، و محدودیتهای نشراتی و مطالعاتی را بحیث عوامل رشد شاعری میتوان پنداشت..

به هر حال بازار شاعری چنان گرم است که بنده نیز شعر میگوید، در حالیکه بنده شاعر نیست.

برایم همواره این سوال پیشآید که چرا انسانهایی که میتوانند نثر بنویسند، شعر میسرایند؟

باز چه چیزی نثر را از شعر و شعر را از نثر متمایز میسازد؟ پرسش سومی را نباید کم اهمیت داد. چرا شعر و شاعر در کشور ما نه تنها منبع علم پنداشته میشوند بلکه شعر خواننده بسیار دارد.

خیلی مهم است شاعری پاسخ دهد چرا نثر نمینویسد بلکه شعر میسراید در حالیکه نوشتن نثر را آموخته است نه شعر نگاری را و هر روز نثر می گوید و شاید هم مینگارد. تعدادی هستند که نثر نیز مینویسند اما بیشتر شعر میسرایند یا برعکس یا چیزی در میانه.

به نظر من قسمتی از پاسخ به سوال دوم را در پاسخ به این سوال میتوان یافت. اما این پاسخ میتواند به شاعر رابطه داشته باشد یا به شعر.

واضح است که شاعر تنها شعر نمیگوید در حالیکه تعدادی از ناثران/ نثر نگاران شعر نیز میگویند و برعکس نیز واقعیت دارد.

استعداد، علاقمندی و ذخیره لغات برای نثر نویسی و شعر سرایی برای هر دو ضروری اند.

اما برای سرودن شعر این سه عنصر بسنده نیست تا شعر را شعر سازند.
کوزه میخندد
سبزه‌ها میرقصند با ساز باد
که بوی یار
از آنسوی جویبار آورد
این شعر است یا نثر، پیام آن چیست و چه احساسی را به شما انتقال میدهد.
رنگش گویند سپید است، پیامش بوی یار در شرایط خرسندی کوزه و سبزه.
یعنی چه؟

اما ممکن است با کوزه‌ای در دست در کناره یک مزرعه سرسبز به یاد دلربا
بیاندیشیم.
اما شاعر انسان است و تنها در تخیل زندگی ندارد. تنها احساس درونی نه بلکه بیرونی نیز
دارد. رسالت او چیست؟
نگهی به شعر و شاعری

بدون شک استعداد، ذخیره لغات و علاقمندی برای سرودن شعر بسنده نیستند. برای نثر
نگاری نیز به این سه نیاز است اما آنها لازمه‌های بسنده نیستند.
احساس. احساس را با نثر نیز میتوان هم بصورت شفاهی و کتبی بیان کرد، بنابراین شعر تنها
نحوه بیان احساس نیست. ناله نیز احساس را بیان مینماید. توله نواز شاعر نیست اما میتواند
احساس انسانی را بیان نماید.
رسالت شاعر چیست؟

شعر گویی رسالت شاعر است یا رساندن یک پیام یا بیان یک احساس؟
این کارها را بغیر از شاعری نیز میتوان انجام داد.
وقتی انتقال پیام، و احساس به اشکال و ذرایع دیگر نیز ممکن است، پس چه چیزی شعر را
از سایر ژانرها متمایز میسازد؟
شعر (بچه ماشی ماشی) را شنیده‌اید هم وزن دارد و هم قافیه دارد و هم احساس شاعر را
انتقال میدهد. پیام هم دارد، اما برای (بچه ماشی ماشی).

چه عماصری اشعار مولانا را از اشعار بیدل و از آن دو را از اشعار حافظ متفاوت میسازند؟ اینها شاعران بزرگ اند.

در نقد شعر این ویژگی را بخصوص باید جستجو کرد. شعر و سایر هنرها نه تنها افکار و احساسها را بیان مینمایند بلکه سطوح آن را نیز بیان میکنند. اشعار فیمینیستی افغان در حقیقت اشعار سکسی اند تا فیمینیستی. در آغاز اذعان کردم که شاعر نیستم اما سعی کردم گاهی با استفاده از کلمات و تخیل احساسی را بیان نمایم.

این مجموعه خیلی کوچک است اما برای آن یکی که نه در تخیل مهارت دارد نه در شاعری یک مجموعه کوچک نیست. اما یک (برگ سبز تحفه درویش) است.

ویژگی مشهود این مجموعه این است که برخلاف قاعده متداول اشعار بر اساس الف - ب (الفبا) ردیف نشده اند، بلکه این قاعده در تسلسل موضوعی اشکار تا حد ممکن رعایت شده است.

فهرست اشعار

آرزو

آرزوی افغان

افغان روشنفکر

انار دره

اسیر چشم

الفشار

ای قوم بخواب رفته

اشعار انگلیسی

اشعار پشتو

لندي

به پاسخ یک شاعر

پاسخ ناثر به شاعر

تمنا

توانا

تو میایی در نظرم

جفت‌های سیاسی

حال ما

خیال عشق

دل بیجا

درد دل ملت

درد دل افراد

داد بیداد

در وصف تو

دل تنگ

دزد

دیشب

در سوگ برادر

روشنفکر تاریک اندیش

سنگ تهداب

شاه دخترالن شکوه واحد

شرع

عفو عمومی

عشق

عید

عشق من

گریستم

ماهرو

معشوقه

(مرغ مهاجر)

مردہ خوب

ناخدا

نالہ نطق حیوان ناطق

نیشخند

نی و نینواز

وطن

یاد یار

یگانہ عشق

یادتو

الف

آرزو

ای آرزوی باد روفته

ای بخت خاک خفته

عمریست بیتو زارم

باری شنو تو اینبار این حرف نا شنفته

آرزوی افغان

نوروز خوش زیر سایه درختم آرزوست؟!

یک جرعه آب و کمی نان

یا گرم و سرد و یا سختم آرزوست

ما را امید دگر نیست بیش از این

در امن طالبی و در عشق کاسبی

بالشتی هم به زیر سرم آرزوست

افغان روشنفکر

موجیم که پیوستگی ما عدم ماست
!ما زنده برآئیم " که پی نانیم "
هرچند به زیانیم و از آن نیز به فغانیم
در موج خودی شکر که در امن و امانیم
ما ادمیزادیم و چنانیم تا قاف قیامت
تاریخ گواه است که بهتر نتوانیم

دسامبر ۲۶ ۲۰۲۳

فی البدیعه

انار دره

اناردره از چاک گریبان تو دیدم
ایکاش در آن دره مرا خانه همیبود
بالای دره انگین چشمه ندیدی!
ایکاش مرا تلخی آن میوه نمیبود

دهم جنوری ۲۰۲۰

اسیر چشم

من اسیر آن دو چشمم در سلول آسوده ام
در نبرد چشم با زلف فضول آسوده ام
پیرو پروانه ام در راه و رسم عاشقی
همچو نابینایی عشق در بند فسون آسوده ام

الفشار

الفشارم خیلی پایین است یار
گهه بالا، گهه چنین است یار
کی بود بالا و پایین هر دو هم سفر
گهه بالاست بالا گهه پایین است یار
گرچه پایین است پایتتر زصد
باز بالا برتر است در جذر و مد
وقت نخواهد بهر کارش الفشار
گاه شبانه ، فی الصباح و فی النهار

ای قوم بخواب رفته

ای قوم به خواب رفته کجا اید، کجا اید؟
اینوقت هماهنگی و کارست بیاید، بیاید!
تا کی زی فاسد فی الارض روید باز
دانید که از آن بهر تباهید، تباهید؟
آزموده نباید که شود باز به میزان
تاکی ز خرد، خواسته جدا اید، جدا اید؟
هر بار پسندید یکی رهبر چو سپندی
باز نادم از آن کرده چرا اید، چرا اید؟
ای قوم به خواب رفته کجا اید، کجا اید؟
اینوقت هماهنگی و کار است بیاید، بیاید!
سرتمبه و بد جهل شوی هر یکی صد سال
این نیست حقیقت که تو سرباز خدا اید
عمرت زی خدمت زورمند گذشتست
هریک ز تو آرام، تو ایوای چه گدا اید، گدا اید!
ای قوم به خواب رفته کجا اید، کجا اید؟
اینوقت هماهنگی و کارست بیاید بیاید!

ای تن تنها

ای تن تنها، ای مخزن غمها!

نالان و سرگردان

خمیده چون کمان

برباد رفته اند و یا

از یاد رفته اند

آن خوابها اصنامها

آن کارها، انبارها

آن خواری در دربارها

تنها شدی، تنها بری

تنها روی تنها کشی

هرچه کدی یا نکردی

مر ترا عنوانها

ای تن تنها، ای مخزن غمها!

اشعار انگلیسی

Right and Wrong

It is wrong what you do
cause it is not
Not right if you do
But you don't ask me why!
What makes Wrong what makes right
just to know, what you do when you do!
Is it you, is it me, is it who?
makes the Wrong when is Right,
makes the Right when is Wrong?
Doesn't harm, does it Good when you Do
Will be Right!
Doing right is a Fight When you Do!
July 29/2023

To our countrymen

Do not worry, It is now to say
everything will be all right, but not OK.
This is your lot you have to obey
non can it change until you pay

You made it happen, this is your day

It will be all right, but not Okay!

August 2021(Heikal) 24

Wonder

Het is een wonder!

Je zit in mijn hoofd, tussen mijn hersenen en gedachten.

Ik weet niet hoe je daarin terecht komt.

Dit wilde je vertellen, besloten keer op keer,

vergeet ik wat te zeggen, toen zie je heen en weer.

اشعار پشتو

چه شریک وی په غمونو هغه یار وی
په خوښی کی خو هر چا سره دی تار وی
په یاری کی د مقصد باید یاری وی
نه چه یاروی چه مقصد ته د په کار وی
نهم د نوامبر ۲۰۲۳- لاهه

هرڅوک چه ملامتوی خو خپل ځان مه هیروی
مهمه ده تر ټولو چه خپل توان مه هیروی
دالویه اشتباه موکړی په تاریخ کی
د پنځه زره کلونو لوی زندان مه هیروی
دسامبر ۲۰۲۳ ۱۳

لندی

غم کی شریکه غمشریکه!
ستا په خوا کی می ورک شی ډیر غمونه

غمه له خدایه صبر غواړم
دشریک غم کی هم پروت دی کړاونه
(دهم د نوامبر ۲۰۲۳ لاهه)

اختره څه دی را ته راوړ
ستالپاره توری سترگی سره لاسونه

اختر دی تل شی بختور شی
دزړه له کوی می هرچاته سلامونه

ربه بی یاره اختر څه کړم
اختر یارانو سره یوځای بختور وی

دمسافرو اختر دی خدای بختور کړی
یواځی نمانځی بی کسی کی اخترونه

یاره اختر دی بختور شه
زه د مورچل له مبارکی ته به درځمه

۱۶ جولای ۲۰۲۱

ب

به پاسخ یک شاعر

نه زشتی تو نه بخت از تو رمیده

ترا چون سرنوشت دیگر نوشته

منال از بخت چو سرداری به بالین

ترا نیز چون دیگران خالق سرشته

۲۴ مارچ ۲۰۲۲

بیوفا

گفته بودی نروم من زپی کس که تو باشی

هرچه آید بسرمن همین بهه که نه باشی

نگهم سرد و دلم سرد بود بهر تو دیگر

نگرم سردی این دل زتو باشد که ریایی

عیب من بود که چنین دل به تو بستم

"من ندانستم از اول که تو بی مهر و وفایی"

سخت باشد که از این بعد باتو بودن نتوانم

تو که سنگین دل و کم مهر و بسی کینه فزایی
صدبارت به ملا گفتم که این دل بتو بند است
من ندانستم که تو یک بسته از کین و جفایی
نگرم خون دل از دیده به دامن همی چکد
حیف مرجان که نه ریزد ز هجران خدایی
کنده از دل نتوانی تو روفی مگر این مهر
"عهد نا بستن از آن به که ببندی و نه پایی"

پ

پاسخ ناثر به شاعر

شاعر: م، زلمی بهره

دل بر سر کوی تو ازان می آید
تا بر کف پای تو جبینی ساید
اینقدر که گرفته است دل دامن تو
شاید ببرم دوباره هرگز ناید!

ناشر: هیکل

بگذار که رود و باز ناید

آن دل که سر به پای ناکس ساید

خونین بود او هر جا که رود

بهتر که چنین تپیده در خون باید

دسامبر ۲۰۱۸

ت

تمنا

"برخاسته ز آتشکده چون دود برفتی"

وز پیچ و خم خاطره چون رود برفتی

پاییدن تو غایه ی دل بود که افسوس

آتش زده بر کعبه ی مقصود برفتی

دامن کشیده رفتی گریبان دریده ماند

"ای دیر بدست آمده بس زود برفتی"

آتش درین تنور و توفارغ ازین جهان

"چون دود برفتی و بسی زود برفتی"

مارانوای ساز تو اندر خم و پیچ است

برخاسته چون از پردهء یک عود برفتی

از پی نوای سوختگان ره کشیدنیست

شادم ولی از آنکه تو خوشنود برفتی

مارا همین بس است و تمنای دیگر نیست

خوش آمده بودی خوش و مسعود برفتی

توانا

میاندیش که "توانا بود هرکه دانا بود"

مگر این که (دانا بود هر آنکه توانا بود)

سیاست چنین است ای مرد علم

چنین است رسم چه اینجا چه آنجا بود

۲۵ اکتوبر ۲۰۲۱

تو میایی در نظرم

گر چه دور از تو بود چشم و نگاه و نظرم

سوز دوری تو بود در دل و اندر جگر

نگهم ره کشد هر شب و روز از پی تو

هرسو میرم هرکجا مینگرم - تو میایی در نظرم

همه با گفتنکات تیز کند سوز دلم

نتوانم بکشم دست ترا سوی خودم

نگهم چشمه شود رود گریبان ترم

وقتی بر نقش قدم های تو برسینه خویش مینگرم - تو میایی در نظرم

همه جا وهمه وقت چهره ناز تو بود

جز تو دردی نبود یکسره ساز تو بود

نگهم ره کشد وقت تجسم به نظر

هرچه بر گوش رسد همه آواز تو بود

هرچه خوانم هرچه بینم درین دور و برم - تومیایی در نظرم

ج

جفت‌های سیاسی

بهر هر خر، خرسوار آید بکار

بهر گوسپند گوسپندار آید بکار

بهر روغن‌فکر ویا مزدورکار

پوند و دالر یا که دینار آید بکار

بهر مردم وان غریب بی‌شمار

آن سگ پاولوف کجا آید بکار

آنکه مردم را فروشد بهر ثروت باربار

جفت جفت آیندهمیشه بهر کار

هرکه دارد گوسپند یا خر و یا هم فکر لشم

خر سوار با خر بیاید گوسپندار با گوسپند

تا بگیرند سهم خویش از اقتدار!

فی البدیہ

ح

حالما

این چه حال است؟

همه شاکی ، همه لافوک

وگر هم دزد بود یا نه بود

و گر او صاحب خانه

و یا هم راه رو کوچه و بازار

همه را پوز بود بند

همه را غصه بود چند

این چه حال است؟

همه جا بند همه ترفند

غل و زنجیر و قفل

زده بر پا و دست ، و دهن

باز بهر خدعه و از بهر سخن

تابکی ناله و زاری و تمنا بکنی

خود بلافی و نه بافی و تماشا بکنی

این چه حال است؟

فی البدیعه

حرف دوست

دوستی پرسیدم که دانم بهر چه
این خراسان از چه آسان خرمیشود
گفتم ای دوست این نمیدانم چرا
آنچه دانم این همی باشد برار
هر خراسان خواه نیز آسان خر میشود

خ

خیال عشق

مردم اگر خیال عشق ترا ز سر بدر کنم
نامرد اگر بر خاطره ها خط بطلان برکشم
یک شب به پا نرود بی سرود غم
ار مست نه شوم سر زگریبان تر کشم
مارا زغم چه بسی سفره هاست پهن
جز یک نتوانم همه بر دوش برکشم
منعم زمی مکن ای محتسب که من
باباده مستم و چون باد سرکشم
ازباده وارهم از قید این و آن
بی باده دانه های غم خویش درکشم
امشب کجاست ساقی مستانه که از لطف
ریزد زخم که پیاپی به سر کشم
زین پس مرا فقط با باده دوستیست
تنها و راست که نتوانم زدر کشم

د

دل بیجا

در خون طپیده برگشت هر جا که دلم رفت

ویران شود این دل که هیچ خانه ندارد

چون (مرغ مهاجر) زپی لانه ی پر مهر

عمری طپید گرچه هنوز لانه ندارد

۲۴ جولای ۲۰۲۱

درد دل ملت

سخن دل مردم به حکومت مولی

”بیتو بودن نتوانم باتو بودن نتوانم

زندگی سخت عذاب است”

با تو هم غرق فسادم ز زر و زور بعذابم

بیتو بد تر ز کنونم بیتو محکوم و زیونم

باتو هم غرقه به خونم

چه کنم چاره ندارم

”زندگی سخت عذاب است”

درد دل افراد

ما کارگران روز مزدیم

در کار خویش دزدیم

کام دیگر نداریم

در خدمت دیگر به کاریم

در کارپول یابی تبعیض روانباشد

کام تو هرچه باشد ما کام خود برآریم

ما را بسیست تجربه و اندوخته ای مرد

در بازی بزرگ و خورد ما همچو در مداریم

ما راست جای در میانه، تورا سقر بهانه

ای توده های پوده دانی که ما چه داریم؟

فی البدیعه

اول جنوری ۲۰۲۲

درد عشق

ای دادگر ، دادم شنو مگذار که جانم می‌رود
چون آن نگار عشوه گربشکسته شانم می‌رود
در بساط بی کسی تنها مرا ول کرد نیست
ای خدا مگذار بهاراز بوستانم می‌رود
یار ز بس ناکرده کاری فرسخی بیگانه شد
روزگار آمد مرا رب کآب خوانم می‌رود
یار اگر این پیشه گیرد از سرمستانه گی
ازتن افسرده هم تاب هم توانم می‌رود
غیر آن دل درسرایم خنده ها خشکیده اند
آنچنان تارم که نوری ز آسمانم می‌رود

در وصف تو

تو به گلاب نو شگفته میمانی
منی چون خار خودت میدانی
گل بیخار کم و خار بیگل بسیار
تو دسته گلی که بیگلدانی

جون ۲۰۲۱

دل تنگ

فسرده تر زمن داردکیها دل

نگاهش کن به دل داردچیها دل

غم عالم همش در سینه خفته

که دارم در قفس این ناروا دل

همه در سینه است این مشت خونین

ندارد جا رود آخر کجا دل

چه پر خون است که خونینم زدستش

مرا ز افسرده گی بخشد صفا دل

طپش های دلم در عمق سینه

زمن روزی همیسازد رها دل

ز پر گفتن بخود افسرده حال است

گرفتست در قفس بر خود عزا دل

طپیدن های او در سینه تنگ

همی گوید سخن زان آشنا دل

زدستم خسته و در سینه ی من

همی گوید مرا تنگ است جا دل

پایان

دزد

“دو نفر دزد خری دزدیدند”
همچو روشنفکران بهم جنگیدند
{...}
“دزد سوم خرشان را زد و برد”
زان سبب رفت بسی و بسیها بمرد
خانه تاریک و تهی، همه در ترس و خطر
این چه حال است که در آن
کسی در فکر، کسی منتظر و کسی حین سفر
طالب قدرت و زور باز بیامد چو حکم
پس بیست سال بیامد زن و مرد زیر نظر
۳۰ نوامبر ۲۰۲۱

دیشب

تنها تپیدم و تنها گریستم
خشکید اشک چشم چه بیجا گریستم
از آه قلب چکد از دیده قطره ها
چندان گریستم که شبها گریستم
خشکید چشمه اشکم ز گریه ها
بیهوده بهر شمعی در آن تارها گریستم

در سوگ برادر

"پی اشک من ندانم به کجا رسیده باشد

زپیش دویدنی داشت به رهی چکیده باشد "

مگرم ز آه و ناله همی یقین باشد

که رسد به جایگاهش اگرش طنین باشد

ببرد پیام بنده که بسی حزین باشد

که ز سوز هجرت تو، زفراق این زمانی

نشود ز ناتوانی در خمی خمیده باشد

(هشتم نوامبر ۲۰۲۳)

لاَهه

دلبر

دل میستاند از بر، هر آنکه دلبر است

خواهم بدست آرم دل از بر آن دلبر

همسایه شوند دلها هم پایه شود دلبر

دلداده شود دلبر، دلدار شود دلبر

اول مارچ ۲۰۲۴

درباز

در زدم هر دری را که مگر باز نشد
برخم، سرزدم هرکجا دیدار نشد
نقص زمن بود که کسی یار نشد
یا که من در زده ام آن دری باز نشد
دری بود باز همیشه، چشم من باز نشد
آن در باز نبیند هرکه محرم راز نشد
فی البدیهه ۱ جنوری ۲۰۲۴



روشنفکر تاریک اندیش

من از روشنفکر بیزارم
که بر صفحه فکرش روشنایی
چو لکه ها بر لوحه تاریک نمایان است
که گویی قطره ای از شیر یا ماست بر دامن
یک بافت تاریک از حریر
از روی تصادف
ناخواسته و نا بافته جا دارد
فی البدیهه ۲۶ دسامبر ۲۰۲۳

س

سنگ تهداب

کج نهادند سنگ تهداب سیاست آن زمان

جمع گشتند دورهم آن جانیان و حامیان

ریختند برنامه های زور و زر

تا از این پس برکنند بن-ها یمان

گر نگردیم جمع ما در این بساط

تا ابد اینگونه باشد حال مان

۲۰۲۴ جنوری

ش

شاه دختران

دختر شاه نیست یارم، شاه دختران

شرم دارد روبرویش اختران

هرچه زیبا و حسین و تابناک

در زمین و در زمان و در مکان

شکوه واحد

صاءب:

پیش ارباب غرض مهر به لب زن صاءب
گوش این بدگهران در خور گفتار تو نیست
در پاسخ صاءب:

صاءب با نسل کنون نیز چه خوش باخلف است
گوش اینان همی (در خور گفتار) نبود
هرچه گویی ز دری آمد و رفت ز دری
مگر این درد خود است ناله اغیار نبود
(فی البدیهه)

شرع

فی البدیهه
همه چیز خلاف شرع است
در همین فغانخانه
نروی بسوی مکتب، نه روی زخانه تنها
به سفر بسوی خویشا
تو اگر زنی و دوپا
ترا چه به کارهای سه پا
تورا این کمی بیاید
عقل ناقص دو پای دارد
تو ندانی که مرد سه پای دارد؟
و گرش تو دم بدانی
این یکی باز پسمانی

همه چیز خلاف شرع است
همه چیز برحسب فرع است
همه چیز برحسب نفع است
در چنین فغانخانه!
۱۶ آگست ۲۰۲۳

ع

عفو عمومی

چه خوش گفت عباس ستانک - زی
چو عفو عمومیست ز ترس نیست پی
در اینجاسری نیست که مصوون نیست
زما نیست تخطی اگر چون نیست
بیا هموطن که تهیست جای تو
نه قحطی نه سرما مگر صلح والای تو
ترا ما در دین و دنیا هدایت کنیم
بهشت برین، سرو مال ضمانت کنیم
هفتم جنوری ۲۰۲۲

عشق

عجب عشقی خدا داده

اگر من جای تو بودم

به این دنیا ی شیطانی

به این افسونگری ها یکسره پدرود میگفتم

عجب عشقی خدا داده

اگر من جای تو بودم

برستا خیز دیگر تن در نمیدادم

و در بندی فسون هرگز نمیستادم

چون من یک عاصی عصیا نگرم

از بیخ و بنش برکنم ویران کنم

بنیاد بی بنیاد را

آمال عشق آباد را

عید

عجب عیدی؟!

عجب عیدی که من دارم!

نه عیدی دارم نه هم دیدی

اگر که کیک و نقل و شهر پر ثمر دارم

چنین است عیدی که من دارم!

شکم خالی، دهن و چشمم باز و سرگردان

که عید آید یکی شاید پدید آید

چه روز عید تنهایی

امید دید بیگاهی

نه کس دارم نه خار و خس

چنین است عیدی که من دارم!

زعید تو چه گویم من

که در ماتم شود تجلیل

و در ظاهر شود تمثیل

(فی البدیہه) عید رمضان ۱۴۰۰

گ

گفتگو

دومرد سخن شدند روبه رو
به یک فیسبوک بهم دو به دو
چو نقد کرد یکی یک سخن
از آن دومی شنید باز لحن
"زدانای میهن شنیدن سزد"
و پاسخ رسید باز از اولی
چه دانی که وی در میهن خزد؟
که سر هم زوی یک نشانه نزد؟
۱۰ اگست ۲۰۲۱

گریستم

دیشب گریستم
تنها تپیدم و تنها گریستم
خشکید اشک چشم چه بیجا گریستم
از آه قلب چکد از دیده قطره ها
چندان گریستم که شبها گریستم
دیشب گریستم و چو هر شب گریستم
نه از بهر خویشتن
از بهر کودکان و زنان جوان و پیر
که بر شانه ها و گردن زیبا و مرمین
بر قلب و سینه دردناک و خونچکان

دندانهای تیز چو نشتر نشسته اند
دیشب گریستم و چو هر شب گریستم
تنها نه با خویشتن
آنجا یک دیگر دستی به زیر چانه و
چشمان چشمه سار
قطره های اشک بر گونه هاش قطار
و با چاک گریبان نمناک
او نیز میگریست و چو هر شب میگریست
اما به حال خویش
و برای هریک دیگر
که در بند ساخته های خود دست و پا زنند
و بر خون سرخ هر تن آزرده و بیمار
جشنیست ز وام-پایر ها* وم - پیرها

*وامپایر یا وم-پیر انسانهای خونخوار با دندانهای اشکی دراز و نشتر مانند که از روشنایی آفتاب
پنهای میگردند و شبانه فعال میشوند.

م

ماهرو

من نمیدانم ترا ای نازنین
بهر چه ساختند چنینت ماه جبین
دلربا و خوش لقا و بهر کین
دامی بهر گیر ماندن در غمت
یا که همدست شیاطین سپهر
یا که آغوشی برای راحت و تسکین دل
همرهی و همسری و گه خار و گل

مرده خوب

خوب شود هر که بد بود و بمرد
یاد خوبی نکند تا ترا به خاک نسپرد
این چنین خلق بود تا که هستی به جهان
رحمت حق به تو خواهند که تو
جان به حق داده برفتی ز جهان
هشتم جولای ۲۰۱۲

(مرغ مهاجر)

در خون طپیده برگشت هر جا که دلم رفت
ویران شود این دل که هیچ خانه ندارد
چون (مرغ مهاجر) زپی لانه ی پر مهر

عمری طپید گرچه هنوز لانه ندارد

معشوقه

معشوقه همی هشیار باید
ار نیست چنین چه کار آید؟
ما عاشق یار هشیار شویم
این عشق بود که پایدار آید
۱۱ اگست ۲۰۲۱

ن

ناخدا

ترا ای ناخدای عقده درگیر
چه نحوی خون میریزد درونم
نمیدانم ز بهر کیست و از چه
که یکسر چشمه بی از اشک و خونم
درون سینه ام مرده است دل
نمیدانم بی اجل من مرده چونم
همانند جهان پدرود گفته
چنانم خسته ام ، بند فسونم

نالہ

زچه نالم ز که گویم
همه یک سیره و ، گاو-زور
همه عالم ، همه باتور
یکی رابر ، یکی پیرو
دو صد مغموم ، یکی مسرور
بسی شاکی ز ظلم و زور
تو بگو از که بنالم
همه لافوک و ریا کار
مگر تعداد صفاکار وفادار
همه گمنام ، همه بیکار و سرگردان
ز پی لقمه ی نان ، ز پی کار
تو بگو از چه بنالم

عجب این نیست که چنین است
اگر غصه و کین است
تعصب بهر تو دین است
و تو را دین همین است
تو بگو از که بنالم
(۲۶ ماه می ۲۰۲۱ هاله)

نطق حیوان ناطق

نطق حیوان دوپا راز عجب است
دار آن دار و ندارش که تب است
گاهی سنگین گهی رنگین گهی چوبین بود
در جدل بهر من و تو و دیگران ، این بود
همچو ممتاز بیارد سرو دستان به سخن
هر دو کوبند ز غضب مشت به دهن
همه رگها به تورم رود و شخ شوند
همه چون تیر شود حوصله ها نخ شوند
قصه کوتاه، مغز خالی، فکر تاریک چو شب است
۲۸ جون ۲۰۲۱

نیشخند

نه آن لبخند
که جنبد زاویه های لبان تو
نه آن قهقهه که هر که را بیازارد
مگر نیشخند

که نیشش کمتر از کژدم نخواهد بود

بخندد لب

به یاد انقلابی های قرن حال

که میلانند نمیافند

ترا سوگند بکن باور

که میلانند نمیافند

۳۱ دسامبر ۲۰۱۹

نی و نینواز

بشنو از نی چون حکایت میکند"

وز جدایی ها شکایت میکند"

با میان خالی خویش نعره وصلت کشد

آن یکی نی نیست اما خالی میان

بهر جدایی ها رفاقت میکند

بیشعورتر از نی بریده است

یاد جدایی مرورا اندر گلو پندیده است

دم ندارد هردو نی گر نینواز

نی نگیرد بهر آنچه وی روایت میکند

این روایت از جدایی آن روایت بهر آن

از دل خویش، وز درون نی حکایت میکند

فی البدیعه

۲۲ مارچ ۲۰۲۴

وطن

در این وطن
در این دیار لاله- زار خوار و زار
در این دیار بیکسان
فتاده زیر پاشنه های ناکسان
در این زمین تعصب و تار و مار
چه را از دست می دهید؟!
بجز از رنج و انتحار و انفجار
در این دیار مرگ خیز و مرگبار

یاد یار

ای باد صبحگاهی داری خبر زیارم
زان مشکبوی خسرو
زان خسرو جفاجو
و زما بگو به آن یار
بربادرفته این دل از بند آن دو گیسو
اول جنوری ۲۰۲۰

یگانه عشق

من عشق یکی دارم و دیگر نتوانم
این سینه بسی تنگست بیشتر نتوانم
تنگ است بهر مرغ دلم این قفس
نالد کزان گشودن یک پر نتوانم
بندم بحکم او و دهم جان بهر او
هی وای اسیر در گهم بهتر نتوانم
خرسند بودم تن ز میزبانی این دل
آزرده اش نکنم رهه اش گر نتوانم
از تنگی این سینه هیکل گله ام نیست
آماده دردم ولی بهتر نتوانم
پایان

یاد تو

گویند کزدل برود هرآنکه از دیده برفت
دل رفت مگرم تو جا گزین دل من
نه ز دیده روی نه زدل، عمری بگذشت
قامت خمید مگرم یاد تو از کله نرفت
فی البدیعه

۲۵ اپریل ۲۰۲۴

پایان